نام کتاب جنگ . کاغذ فرنگی . شیرازه بندی با نخهای الوان . جلد تیماج خرمایی

مؤلف متن حادی اشعاری از صفی علیشاه و هم رساله میزان المعروف
محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط نستعلیق تعداد سطر مختلف السطر

جزء کتب ادبیات زبان فارسی عدد اوراق ۱۰۱

طول ۲۲/۴ عرض ۱۳/۵ شماره عمومی ۲۷۰۳۳

وقفی آستان قدس .... تاریخ .... وقف در اردیبهشت ۱۳۸۰
خریداری .... خریداری

ملاحظات (رساله میزان المعروف)

سده فرار ۱۰۲ ... بسم الله الرحمن الرحیم   انتخابیم از حضرت صفیعلیشاه است   صفیعلیشاه

واجب محدودیته در لباس امکانیه با شئون مراتبیه با نزول سلطانی واحدیت الهیه بشرط وراء بود فرد لا یعرف گشت مرد میانی
در دو وجودی یا در عین وجود دانی عین وجهه هالک غیر ذاته فانی

عبد قلندر مطلق دورت در ازل ... بر ... تا بر در از قعر لحظه لحظه قلندرم کرده نی رخ خود تا ماه بر ... کرد تا ... رخ نهفته بی کم
نه بینم مجازانه در قدح مرا ... که ... ساز ... نشست ... خرابی

در حجاب ... شد بود بی حجاب خرد میان عشق او نبود ... است صد هزار کره مخفی داند ... کشت از هزار در داخل ... ز فرد ... بود
دل نهانه بود از ... حریم ... دل ... دل ادرم ... دل ... ما

صد هزار آئینه هشت ... رخسارش ... در ... جلوه کرد ... تا ... در ... عشق ... ره ... از ...
شد ره ... ز وجود ... الحوادث تا ... بی ... و صدای

شه ... رخ ... داد ... که داد ... دید ... سر ... کرد ...
حی ... عشق ... کامل ... سر ... ادریم ... دار

در ... تا ... بی ... از لطافت ... لطف ... از ... شیر ... کی
حی ... بی ... بی ... بی ... بی ... کامل

حی بر ده ... قد ... تو ... نی ... از ... عشق ... رخسار ... از ... تا بی ... دم ... اولاد
نزد ... عشق ... نی ... را ... سحر ... اعتبار ... تنها

هر که را ... ز ... عشق ... نیست در دو عالم ... بالی ... ز هیچ ... نیست ... آدمی ... نیست
در عشق ... اتمال ... نیست ... درد ... نیست ... دانی

فصاحت سحبان و خط ابن مقله
و حکمت لقمان و زهد ابن ادهم

یکدانه در یادل فلک گوهر تو تب برافکند از کعبه رشته بر کند ازدگی در قتال خصم آتش در نبرد مرد آهن

گاه رزم در میدان حضرت ... شیر افکنی میمره میسره بر شهها از نهیب ادو دتن روز بر کشان از دوی حمص ... طعی

در غزای سلام تیر تو روز پیراسته کرد در فیاد حرفای ملک نقش ... در رونق ...

به حقیقت ... برآمده کرد در طریقت بیعت دست دستگیر کرده ای حبیبی تا بخشنه ...

از ... در دنیا واقف از ... به فنا خود کرده ... از خودی ... از صحیفه ... نقش خودی ...

... بر یقین ... از شک ... دیو بر ... سینه وادم ... الا ... ای ...

... بر درج ... خود شهها ... نیست ... ام ... کرم ... است ... مافیها

... اگر بود ... باشی ... خارجی ... وقت ... یکساه است ... کبر ...

... در نبرد ... وقت ... منقبت ... تر ... بر ...

... واقف از ... هر کسی ... بسته با محیط ... ادم ... زبانی

... ما حورت ... بر دمی ... دل ... معروفه ... ترجمی ... جان ...

ارزمانه ... بر ... خفاش ... ظلمت ... در ... ماه ... حق در ... مراد ...

... سرینه ماه است ... سلیمان ... هر ... انسان ... پادشاه مردان است

... هنگام ... مرد میدان است ... نوبت ... دهان ... آمده ... است

قصه ... والذار ... از ... حجت ... فلک ... تو ... بنی آدم ... بد ... عالم ... سردار

در حریم ... خرقه ... تو ... البالی ... نیست ره ... عرفانی

... امیرالمؤمنین ... سلطان ...

... امیرالمؤمنین ...

... امیرالمؤمنین ... ۱۳۳۵ ...

[illegible]

۲

منی به تربت امروز از جهانبانان بیشم دار جهانبانان یکسره زطفلی نیش بیشم تا همین بینوای گوشه گیر درویشم
از دو کون بیگانه با اهل تبتی خویشم خلق خوی هر کسی چه زشته در پیشم نادر است اگر یابم کی بخوی انسانی

خصلت نکو اول صدق دیگر انصاف است هر که دارد این خصلت دل ز ناخوشی صاف است قلب خالقی از ناحق کامل اند از صاف است
کامل الصفات از حق منتهی الطافت لطف حق چه شامل مرد قطب اعراف است با نبی کامل دم باشم ایمانی

جامع فتاوی شیخ خانقاه مجتهد نیست زانکه واحد مطلق در مکان مقید نیست دل سرای توحید است معبد مقام هم نیست
دیر کعبه یکسان است سر در او موقت نیست تیغ نی چه حاصل چون بازوی نخواهد نیست تا رسد در اسلام عشق مسلمانی

زاده یحیی احمد هفت عرش را کامل دم چون فرزند ز هستی تو د بیخودیت از عالم تا بعارف ابخرد نکته لقد کرم
یعنی از فنا گردد کامل النظر آدم پای از کمر بیش بیشی خرد چه کسر کمر خواهد ازکی برهان کو لیه هانیست
از فنای در دیشان واقف از شوری آمد کی

اولدى عشق صفت عشق الله عشق الله
مست شراب معرفت عشق الله عشق الله
آتش دل ... الله
مست و ...
بهر خدا ...
قرص كنان از دل جان ...
اولدى عشق صفت عشق الله عشق الله
مست شراب معرفت عشق الله عشق الله

چرخ زنان چه آسيا زهره صفت در طرب آ
وجد كنان ياد خدا زود بگو بسم الله

بند بهر ادرز بر پا پاى بكوب بكذاران
دست نشان از دو جهان حب الله قد الله
اولدى حق صفت حق الله حق الله
مست شراب معرفت حق الله حق الله

اولدى ان بر هر ذكر كنيد در سحر
تا به نويد ... نظر عين الله عين الله
عادت خود ... نفى بكنى بتيغ ...
صلح مكن ... ضرب الله ضرب الله
گر تو محو ...

اولدى عشق صفت عشق الله عشق الله
مست شراب معرفت عشق الله عشق الله

گر تو محو فنا زخدا ترك كنا نفى هوا زور بگى اين هم ...
نفى چه نهنگه يقينى زنده نوده ... بيت ...
اولدى عشق صفت عشق الله عشق الله مست شراب معرفت ...
پاك چو شد خانه هم از ظلمات ...
نور چو فعش بكند فلك عرش الله عرش الله
واد مقدس ... هر بيت عشق ...
اين نه چه كعبه ... بيت ...
اولدى عشق صفت عشق الله عشق الله
كور چشم منكران طلب دل كه ده لا لا
مست لق نوشيد ؟ لا هو الله هو الله
نور علا لا فتتبد كنبد خضر ...
بر نوى لا نبرشد الا الله الا الله
اولدى عشق صفت عشق الله عشق الله
مست شراب معرفت عشق الله الله
لا نبرشد لا نبرشد لا اسر الا نبرشد
خوش بود بانرشد بحر الله بحر الله
محو شويد چو يخ در آب ذات شويد ده ...
جمله شويد خم شراب خمر الله خمر الله
اولدى عشق صفت عشق الله عشق
مست شراب معرفت عشق الله عشق الله

الله الله بگو بغیر سوا الله مگو تا شود تعبیر باب الله باب الله چشم دلت بگشا گشت عیان نور خدا نیست نهان ذات خدا نور الله نور الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

آیه نور را بخوان سر کلام را بدان نور زمشکوة عیان خود الله نور الله مشکوة مصباح ضیا کو که در آن سر بجا غیر فنا هیچ فنا باقی الله باقی الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

من رآنی فقد رأی گفت حبیب مصطفی یعنی ز خود برآ به بین ذات الله ذات الله باکد نظر ار بر لحی اته هو شکار دوم علی فانی به بین سر تجلی حق الله حق الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

حق حقیقت آنست سر شریعت آنست سر طریقت آنست ذات خدای چه چون فانی شد این سر تو بران گشت عیان سر الله سر الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

سر نبوت رنگ حق را ولایت رنگ اینست رنگ وجه الله وجه الله معلم علم حق است نور الله مطلق است دیگر برحق است باب الله باب الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

از در حق در آ بنوش باده وحدت بنوش سر خدا به بین بپوش شرب الله شرب الله ساقی محبت ای عارف جانانه باده پیمانه فیض الله فیض الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

ابحر اکمل اعلم اعلمیت دادم یکتا ست وحدت الله فرد الله مرجع ایشان همه معاد همه افضل او تا دیگر فضل الله فضل الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

شنید و سرمست چه خوش جانب ابراهیم ذاکر حق باش سر من هو الله هو الله شاه رخم سود منکران ابراهیم وجه کنعان کرامت کن الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

فاعل یا هو ست در همه شیئی هو ست فنا هو ست روح الله روح الله هو جاه ما و تسکین جان او عیان هست که فیکون
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله

ای ولدان سر درویش رها ابراهیم حفظ کنید کلمه قال الله قال الله سحر سوره توحید ذکر در کنید دفع فرج الله فی الله
ای ولدی حقیقت عشق الله عشق الله هست شراب معرفت عشق الله عشق الله

از همه آفات جهان رود بیابه امان اگر کنید ورد زبان الله الله الله ذکر خفی کبیر جلی ابد هر دو کاینات دو کرت و دم کرم فیض الله فیض الله
ای ولدی

ذکر حق تو ابد بدان سر دم کبریا بستان یکد زوال خود ستاره خویشتن از کنار دان جامع الحق زمان تیغ عیست در میان سیف الله سیف الله
ای ولدی

دم چه زهر تیغی بود بر تنی ابد اوج دم اولیا ضرب الله ضرب الله هر که زجهل دم زند فقرا هم زند ضرب به تیغ نه قهر الله قهر الله
ای ولدی

شکر خدا صد هزار دم علیست همه هم فقر به بخشش کی امر قهر الله هر که علیست همه حق اکبر مقدس ملک اسم الله اسم الله
ای ولدی

شاه یقین و صفا بود افسر از عیب بود رتبه کامل بود حفظ الله حفظ الله هر که به ابد من زند دست هلاک الله طلب مستعصم است جبل الله جبل الله
جبل اجمل الله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

من افکار العارف بالله نقطه دایره اولیا غره ناصیه اصفیا حضرت قطب الاقطاب سیدنا و مولانا

و مقتدانا صفیعلیشاه ارواح الفقرا له الفدا است در معرفت ترکیب بند

حق ذات پیش از آنکه بود جسم جوهری	از عشق خویش در صدف ذات گوهری
میبایدش با جمال خود آمیخته عشق	پس خواست بر نمایش خود پاک پیکری
تا حسن خود در آینه خویش بنگرد	زو جلوه نی و عیان ساحت مظهری
آن مظهری که شد نمود شد نمود	خود بود و خود نمود بعنوان دیگری
پس بر نهاد تاج کرامت ور آن بسر	یعنی ز مهر عشق فروزنده افسری
چون نور فسرش جهان را فروگرفت	اسم خود شد او بنور تجلی منوری
دلبر ز پرده در شد و انگیخت پرده باز	از بام رخ نمود رخ ثابت گردری
یکتا نگر چه بود مبره ز شبه و مثل	با شبه و مثل آمد و بنشست محضری
دردانه که از ازل عبد فانی گفت	دانند ذرهای که جز او نیست دلبری
شیخ و حکیم صحبت معقول میکنند	باید شنید نکته عشق از قلندری
دل را بپیچ که برق کز وش نبرسد	عشق است و تو برار خبر لنگ لاغری

رازی نهفته بود که برتر ز عقل عقول
آمد خطاب بلغ یا ایها الرسول

در سینهٔ فقیر جز صفا چیزی نیست   در قلب فقیر جز صفا چیزی نیست

هشدار که در سینه و کشکول فقیر   جز مهر و محبت و صفا چیزی نیست

ما جمع مشتاق کرده‌ایم میستیم   از حوالت می برود هر سی سیستیم

شاهیم بکوی حق تماشا میکنیم   اینی فانیست که در عشق بلندی نیستیم

یادداشت خدمت کدام از سوابق نعمة الله
میرزا اسدالله کرمانی است در ۲۲ ربیع الاول
۱۳۳۲ در بردن دروازه سلطانی قریب آب طهران
در خدمت جناب ... [illegible] ...
بخواهد شد والسلام





